

علی و سهم او از قالی بهارستان

این قسمتی از کتاب "تاریخ ده هزارساله ایران پوشینه ۱- ۲- ۳" از پیدایش آریاها تا انقراض دیالمه" نوشته عبدالعظیم تهران رضایی ۱۳۶۰ در مورد تصرف تیسفون است که در اینجا مستقیماً آورده شده. این وقایع بعد از جنگ قادسیه اتفاق افتاده است.

تصرف تیسفون

این ناحیه شامل دو شهر بود یکی در ساحل چپ و دیگر در ساحل راست دجله. شهری که در ساحل چپ بنا شده بود سلوکیه نامیده میشد و نقطه‌ای مقابل آن را در ساحل راست دجله تیسفون میگفتند. شهر وسیع مزبور پایتخت ساسانیان و توسط انوشیروان ساخته شده و در چهار فرسنگی جنوب بغداد امروزی واقع بود. آثار این شهر در تیسفون در طاق کسری مشهور است.

در اوایل سال پانزده هجرت عمر بن الخطاب به سعد وقاص فرمانده کل قوا دستور داد چون کار فتح عراق و جنگ ایران تا حدی فیصله یافته است. جهت استراحت سپاهیان بشام رود و در کوفه تا دستور ثانوی اقامت کند. سعد وقاص طبق این فرمان رفتار کرد. ولی چندی از اقامت وی در کوفه نگذشته بود که عمر باو نامه نوشت کار اسلام بر اثر فتوحات عراق و ضعف ایرانیان دشمن نیرومند عراق بالا گرفته و اگر ایرانیان بدون هیچگونه اقدام و لشکرکشی جهت پس گرفتن متصرفات از دست داده خود در مداین فارغ البال ننشسته‌اند بر مسلمانان نشاید که وقت تلف کنند و لشکریان را به تنبلی و تن آسایی خو دهند و باید پیوسته در سعی و کوشش و جنگ و جدال بپردازند و مایه اعتلای نام اسلام گردند. پس بهتر است بسوی عراق بازگردی و کار ایرانیان را و پادشاه آنان یزدگرد را در مداین یکسره کنی. با این دستور سعد وقاص با بیست هزار تن سپاهی راه مداین را در پیش گرفت و ضمن عبور از شهرها و نقاط مختلف عده‌ی کثیری از مسلمانان به او پیوستند و وقتی در مقابل مداین رسید لشکریان مسلمانان بالغ بر شصت هزار نفر شدند. پیش از آنکه سعد وقاص نزدیک مداین شود چندی در محل انبار توقف کرد و در همان موقع خبر حرکت نیروهای اسلام در مداین به یزگرد رسید و برای مقابله با دشمن و مشورت در این امر انجمنی از بزرگان دربار تشکیل داد و نیرویی منظم ساخت. اما هیچیک از بزرگان دربار حاضر نشدند فرماندهی نیرو را بپذیرند و غالب بزرگان و رجال مملکت به یزدگرد گفتند بهتر آنست مداین را ترک کنیم و بفارس و کرمان و خراسان یا نقطه‌ای دیگر رویم و در آنجا وسایل دفاع را مهیا سازیم. یزدگرد با وجود آنکه این پیشنهاد را نمی‌پسندید ناگزیر از قبول آن شد. یزدگرد قبل از تشکیل مجلس مشورت راجع به جنگ با اعراب و اتحاد تصمیم در این مورد دستور داد که مردم شهر سلوکیه را تخلیه کنند و با آنچه از اشیا قیمتی دارند به تیسفون آیند.

پس از انجام این مهم گویا مجلس مشورت در تیسفون که قسمت عمده‌ی مداین بود تشکیل گردید و در آنجاست که ایرانیان خود را جهت فرار بنقاط دیگر مملکت آماده میکنند. در هر صورت سعد وقاص با سپاهیان خود سلوکیه را که پس از تخلیه مردم توسط نیروی نظامی محافظت میشد تحت محاصره در آورد. محاصره این شهر چند ماهی بطول انجامید ولی عاقبت به تسخیر آنها پیروز شد و ضمن محاصره سلوکیه نیروی اسلام تمام خطه اطراف مداین و سواحل دجله و فرات و نقاطی را که در عراق هنوز جزو متصرفات مسلمین درنیامده بود تحت انقیاد و پیروی مسلمانان درآوردند. چون سلوکیه گشوده شد چند هفته پس از آن و بدست آوردن غنایمی که در شهر مانده بود و تقسیم آن بین افراد سپاهیان سعد وقاص راهی در دجله پیدا کردند و با شنا کردن از آن گذشتند و در ماه صفر که مصادف بود با آغاز بهار سال شانزدهم هجری بود تیسفون را محاصره کردند.

در آن میان یزگرد و همراهان او فرصتی یافتند و قسمتی از نفایس سلطنتی و جواهرات قیمتی را با خود از شهر بیرون بردند و بطرف حلوان رفتند و با فرار این جماعت گرفتن تیسفون کار مشکلی نبود و اعراب آنجا را به آسانی گشودند و بچپاول و جمع آوری غنایم و اشیا پر بها دست زدند وصف مداین و فرش بهارستان و اشیا قیمتی و چگونگی تقسیم آن بین سپاهیان عرب و فرستادن بیت المال بمدینه و حالت بهت و حیرت اعراب وحشی از دیدن آنهمه تجمل و عجایب و میزان قیمت اجناس و اشیا گرانبهائی آن شهر را مورخین با شرح و تفصیل فراوان ذکر کرده‌اند. باید دانست یکی از علل سقوط ساسانیان نزدیک بودن پایتخت آن دولت به جزیره العرب و زود دست یافتن عرب بر آن شهر با شکوه بود. دیگر خیانت بعضی از سرداران و بزرگان و روحانیون ایرانی بشاهنشاه بود چنانکه بنوشته بلاذری در جنگ قادسیه چهارهزار تن از ایرانیان بسرداری "سیاه دیلمی" خیانت کرده بدون جنگ به دشمن تسلیم شدند.

سعد در برابر ایوان کسری اردو زد و خزاین و گنجهایی را که یزگرد نتوانسته بود ببرد در اختیار خود یافت. از اشیایی که یافتند سبدهای حمل شده پر از آلات زرینه و سیمینه و جامه ها و گوهر و اسلحه و ادویات و عطریات خوشبو بود. فوجی از عرب در دنبال گریختگان تا پل نهروان پیشرفتند و چند راس دواب بچپاول بردند که گنج ها و نشانهای سلطنتی را می بردند. در صندوقی که بر شتری بسته بود چیزهای بسیار نفیس یافتند منجمله جامه های زربفت و تاج خسرو پرویز و قبای او که از پارچه های زربفت مرصع بجواهر و مزین بمروارید بود. در صندوقهای دیگر زره و خود و ران بند و بازو بند و شمشیر خسرو پرویز که همه از طلا بود بدست آمد. سپس زره و شمشیرهایی که از هراکلیوس قیصر روم و خاقان ترک و داهر پادشاه هند و بهرام چوبین غنیمت گرفته بود با اسلحه پیروز و قباد اول و هرمز چهارم و نعمان بدست اعراب افتاد. شمشیرهای خسرو و نعمان را با تاج خسرو پرویز نزد عمر بردند عمر تاج را در کعبه آویخت و قالی معروف بهارستان را عمر دستور داد تا قطعه قطعه کرده و بین صحابه تقسیم نمودند. در حالیکه اگر آن فرش جزو بیت المال مسلمین بفروش میرفت مبالغ هنگفتی پول آن میشد ولی از نادانی و نابخردی خلیفه وقت که شعور آنرا نداشت دستور داد قطعه قطعه کردند.

امام علی فرش خود را به بیست هزار درهم فروخت. پس خمس غنایم را که به خلیفه تعلق داشت جدا کرده و در بین شصت هزار تن سپاهیان سعد تقسیم کرد و گویند بهر تن دوازده هزار درهم رسید. حالا گذشته از اسناد تاریخی که گوشه ای از آن در اینجا بازگو شد بنا بر آیات قرآن غنایم جنگی فقط بین کسانی تقسیم می شده که خود در آن جنگ شرکت داشته باشند. آیات پنج و شش از سوره حشر مسند بر این امر هستند:

سوره حشر آیه پنج و شش :

آنچه از درختان خرما را (که در دیار بنی نضیر) بریدید و آنچه را بر پا گذاشتید همه به امر الله (و صلاح اسلام) و برای خواری جهودان فاسق نابکار بود. و آنچه را الله از مال آنها (یهودیان بنی نضیر) برسم غنیمت باز داد متعلق به رسول است که شما سپاهیان اسلام بر آن هیچ اسب و استر نتاختید (و آزار نبرد نکشیدید) و لیکن الله رسولش را بر هر که خواهد مسلط میگرداند.

پس تا کسی خود در جنگ شرکت نداشته باشد و به گفته "الله" اسب و استری نتاخته باشد سهمی هم از غنایم جنگی نخواهد برد.

اینکه "علی" و پسرانش مستقیم و یا غیرمستقیم در جنگهایی که باعث کشته شدن صدها هزار ایرانی شده شرکت داشته اند آنها را به اندازه عمر و عثمان در چشم ایرانیان گناهکار می کند.

و ما ایرانیان در جواب به آن همه کشتار **قاتلان** اجداد خود را می پرستیم.

علی و نقش او در مقدمات جنگ نهاوند

(زندگانی امام حسین - نوشته زین العابدین رهنما فصل سی و یکم - صفحه ۲۰۸ - ۲۱۲)

سال ۲۱ هجری که سال پیش آمدهای بزرگ و سهمگینی برای ایران زمین بود روزی حسین با پدر و برادرش به درصحن مسجد مدینه برای دیدار عمر آمدند. عمر با یارانش گفتگو میکرد و گفتارش را تازه چنین آغاز کرده بود: پیشامدهای مهمی در ایران رو داده که می خواهم با شما در میان بگذارم و رایتان را بخواهم..... در ایران تهیه های بسیار بزرگ و خطرناک بر ضد اسلام دیده اند عامل حقیقی آن خود یزگرد است..... سعد بن ابی وقاص گفت:

یزگرد سپاه بزرگی از نقاط ایران گرد آورده است اسباب و ابزار جنگی آماده کرده اند و به فرماندهی فیروزان در شهر نهاوند گرد آمده اند و از دیگر شهرهای ایران هم بتدریج نیرو به نهاوند می رسد. نقشه آنها این است که لشکر را بسوی مداین و استخر حرکت دهند و در دو نقطه مهم ما را بخود مشغول دارند. این را هم تذکر می دهم این که اگر ایرانیان پیش دستی کنند و چنان که افسران نیروی آنها در نهاوند نقشه ای طرح کرده اند به نیروهای ما و مرزهای اسلامی حمله برند قدرت و جرات از دست رفته آنها دوباره زنده میشود و دیگر جلوی سیل سپاه آنها را نتوان گرفت. ولی اگر ما پیش دسته و حمله کنیم این برتری برای ما میماند و شاید این بار کارشان را یک سره کنیم. من اکنون از خلیفه و از سران مهاجر و انصار می خواهم که بی درنگ نیروی ما را افزون کنند تا مبادا دیر شود و حمله آنها آغاز گردد. وقتی که سخنان سعد پایان یافت عمر از یکایک حاضران نظر و عقیده پرسید همه سعد را تایید کردند. عمر گفت:

من نیز با رای یکاک شما موافقم و امروز روز مهمی است که روزهای مهم دیگر بدنبال دارد با امید خدا و بیاری او به این جنگ برویم و مومن باشیم که پیروزی با ما خواهد شد. این آخرین پیروزی یا "پیروزی پیروزی هاست". خود من هم با این سپاه میروم که آنها را به جنگ برانگیزم و برای آنها ردایی باشم تا آن هنگام که بفتح و پیروزی نائل شوند.

بیشتر آنها که در آن مجلس حاضر بودند با رفتن عمر بمیدان جنگ مخالفت کردند و گفتند این کار لزومی ندارد. آنگاه صورتها بسوی علی بن ابیطالب متوجه شد و از او نظر خواستند. همیشه در اینگونه مجالس رای و عقیده او رای برنده و قاطع بود. او گفت:

من با عقایدی که در اینجا بیان شد موافقم پیروزی و شکست ما بزیادی و کمی افراد ما نیست خدا خودش را به مردم عرضه کرد و سپاهیان ما را در تایید و پیروزی خود قرار داد و نیروی نامرئی ملائکه را یار و یاور آنها ساخت. سخنان علی در میان شادمانی و تحسن عمر و دیگر کسان بجایان رسید. عمر گفت:

یا ابوالحسن (منظور علی) عقیده ترا پیروی میکنم ولی میخواهم نظر خودت را راجع بفرماندهی این سپاه بمن بگویی بعقیده تو که را براین سپاه فرمانده کنم.

علی گفت: من بهتر از نعمان بن مقرن که هم لایق و هم دلاور است کسی را نمی‌شناسم یک حسابدارانایی هم با قشون بفرست که امور مالی را در دست داشته باشد و همیشه پول را از جنگجویان دور نگهدارد. عمر از شوق به پا خاست و به علی تحسین فراوان فرستاد و گفت من از نعمان نامه‌ای داشتم و از پیش همین فکر و اندیشه را پیدا کرده بودم. عمر گفت ای ابوالحسن تو همیشه چیزهای می‌بینی که دگر کس آنها را نبیند.

کشتار ایرانیان بدست حسن و حسین

(فتوح البلدان - بلاذری صفحه ۲۰۲)

عثمان در سال ۲۹ هجری سعید بن عاص را والی کوفه کرد و عبدالله بن عامر کرز را والی بصره، مرزبان طوس باین دو نفر نوشت و آنها را بخراسان دعوت کرد که هر کدام فاتح شدند مالک آنجا شناخته شوند. هر دو حرکت کردند عبدالله از او پیشی گرفت و سعید بسوی طبرستان رفت که آنجا را فتح کند و در سپاه او حسن و حسین هر دو بودند.....

(زندگانی امام حسین - زین العابدین رهنما پوشینه دوم - فصل سوم صفحه ۲۰)

در سال سی‌ام هجری یعنی هفت سال پس از خلافتش (عثمان) آن فرمانده ماجراجوی عرب (سعید بن عاص) را با نیروی تازه نفس از کوفه بسوی طبرستان فرستاد. دو فرزند علی، امام حسن و امام حسین هم بسمت مجاهدان اسلامی که این جهاد برای هر خاندان مسلمان وظیفه و شعاری بشمار میامد زیر دست این فرمانده اموی حرکت کردند..... این نیروی تازه نفس بحدود طبرستان رسید و نخستین دژ مستحکم و قلعه ناگشودنی آن برخوردار کرد. سعید بن عاص دانست که تصرف این دژ ناممکن است. سعید هیبتی را به قلعه فرستاد و تقاضای صلح و تادیبه جزیه نمود. پس از گفتگوی بسیار اسپهبد قلعه برای جلوگیری از خونریزی پیشنهاد صلح او را پذیرفت بشرط اینکه نیروی تازیان بمردم قلعه و دفاع کنندگان این دژ آسیبی نرسانند. این شرط پذیرفته شد و اسپهبد نامبرده دستور گشودن دروازه‌های کوه پیکر قلعه را داد. هنگام باز شدن دروازه بزرگ قلعه که چندین گز طول و عرض آن بود و با کبکبه و وقاری آهسته آهسته روی پایه‌های قطور آهنی میچرخید و باز میشد عربها به تماشای آن ایستاده و حیرت زده بودند. سعید بن عاص فرمانده عرب با تمام نیروی خود بدرون قلعه آمد و مطابق نقشه ایی که قبلا طرحریزی کرده بودند دستور داد بی درنگ نقاط بلند و سخت قلعه را اشغال کنند و نیروی ایران را خلع سلاح نمایند. فردای آن روز یکایک مدافعان قلعه را گرفت بعضی را در زنجیر نگاه داشت و بیشتر آنها را کشت. کشتاری بیرحمانه در قلعه انجام داد.

(زندگانی امام حسین - زین العابدین رهنما پوشینه اول - فصل بیست و نهم صفحه ۱۸۲)

ارینج:

آری او (حسین) را دیده ام از مردانگی و شجاعتهای او هم در جنگهای آفریقا و هم نبرد طبرستان چیزها شنیده‌ام. حالا برای روشن شدن این نکته که چرا ما از نوشته‌ها و تحقیقات آقای رهنما استفاده کرده‌ایم و همینطور برای بیشتر آشنا شدن به طرز فکر و طرز کار آقای رهنما به این قسمت از نوشته‌های او توجه کنید که دیگر جایی برای خرده‌گیری باقی نماند که نوشته‌ها و اسناد تاریخی استفاده شده در اینجا از تاریخ‌نویسان ایران پرست بوده و در نتیجه امکان آن رود که آن تاریخ‌نویس رعایت بی طرفی را نکرده باشد.

(پیامبر نوشته زین العابدین رهنما پوشینه سوم ' صفحه ۶۵۹ ' در مورد خصماء شاعره عرب)

این زن شاعره (خصماء) آنقدر در ایمانش قوی و در عقیده اش به اسلام پایدار ماند که در جنگ قادسیه با چهار فرزندش شرکت کرد و آن وصیت مشهور را نمود و آنها را بصبر و مقاومت در مقابل دشمن تحریص و تشویق کرد تا هر چهار نفر آنها کشته شدند...

آری شورشخانه گشوری که تاریخنویسان و محققان آن ایرانیان را **دشمن** می نامند و سرداران عرب را **ماجراجو** عاقبتی بهتر از این نخواهد داشت.

آیا این امر غیرقابل قبول است که تا به حال دولتها و دست‌اندرکاران تازی پرست که سنگ شیعه و علی و دوازده امام را به سینه میزنند، تمامی اسناد و مدارک موجود در کتابهای تاریخی را پاک کرده یا تغییر داده‌اند تا مردم ایران را در خواب ننگ آلود مسلمانان نگه دارند؟؟؟

اریختب :

زنی که نخست نامزد یزید میشود و چون حسین او را گمراه میکند و با گول زدن سوی خود میکشد، بدینگونه کینهجوی یزید برانگیخته میشود و حسین خود را بر سر این زن به کشتن میدهد.

* کشتار ایرانیان بدستور علی *

تا به امروز با ما اینطور وانمود شده که ایرانیان با آغوشی باز به استقبال اسلام و تازیان رفته‌اند و تازیان با کمال مهر و محبت نیاکان (شکست خورده در جنگ) ما را مورد نوازش و لطف خود قرار داده‌اند و به این صورت توانسته‌اند تمامی مردم ایران را پیرو این کیش تازی کنند، نه جنگی، نه خونریزی، نه قیامی، نه شورشی و نه کشتاری، مگر تعداد کمی که فقط به دست عمر و عثمان و فرماندهانشان قتل عام شدند. همینطور که خواهید دید بر خلاف گفته‌های تازیان و تازی پرستان فتح سراسر ایران در زمان خلافت عمر خاتمه نیافت بلکه نبرد ایرانیان بر علیه تازیان سالها ادامه داشت و این نبرد تا به امروز هم ادامه دارد.

- نبرد زنجیر، در چهارده فرسنگی بصره کنونی ۱۲ هجری
- نبرد مذار، در محلی به نام مذار در حوالی بصره کنونی
- نبرد ولجه، در محلی به نام ولجه در کنار فرات
- نبرد الیس، خالد فاتح عرب، جمع کثیری از ایرانیان را باسارت گرفت و چون سوگند یاد کرده بود تا آنکه از خون دشمن نه‌ری جاری نکند غذا نخورد دستور داد جمیع اسرا را گردن زدند تا سوگند وی راست آید.
- نبرد حیره
- جنگ انبار
- جنگ قادسیه، ۱۴ هجری
- جنگ جلولا، ۱۶ هجری
- جنگ نهاوند، صد هزار نفر از ایرانیان کشته شدند. ۲۱ هجری
- جنگ واجروه، ۲۲ هجری
- شورش همدان و ری در زمان عثمان، سعد بن ابی وقاص و الی کوفه با قتل عام مردم شورش را فرونشاند.
- شورشهای مکرر در ری
- شورش آذربایجان، ولید بن عقبه (جانشین سعد و والی کوفه) به آنجا لشکر کشید. ۲۵ هجری
- شورش فارس و استخر در زمان عثمان. ۲۶ هجری
- قتل عام در طبرستان به وسیله سعید بن عامر (جانشین ولید و والی کوفه) با همکاری حسن و حسین. ۳۰ هجری
- شورش دوم استخر، مردم فارس عبیدالله بن معمر، سردار عرب را کشته بودند و عبدالله بن عامر والی بصره بدستور عثمان به فارس لشکر کشید و جوی خون به راه انداخت. ۳۰ هجری
- شورش اهل سیستان بوسیله عبدالله بن عامر در هم شکسته شد. ۳۰ هجری
- شورش نیشابور بوسیله عبدالله بن عامر در هم شکسته شد. ۳۱ هجری
- شیبخون و کشتن قارن سردار ایرانی و سپاه او. ۳۲ هجری
- شورش دورباره استخر، بعد از کشته شدن عثمان بود عبدالله بن عباس به فرمان "علی" شورش را در سیل خون به پایان رساند.

- به دستور علی پنجهزار تن به دیلم حمله بردند.
- شورش خراسان و نیشابور در زمان علی و به دستور علی لشکری برای در هم کوبیدن مردم به آنجا فرستاده شد.
- شورشی مکرر در خراسان و فارس و کرمان در پایان روزگار علی که زیاد بن ابیه را به ولایت فارس و کرمان فرستاد ۳۹ هجری.

این قسمتی از کتاب "تاریخ ایران بعد از اسلام" نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب تهران ۱۳۷۳ در مورد شورشا و قیامهای مردم ایران بر علیه تازیان است که مستقیماً در اینجا آورده میشود.

در دوره خلافت عثمان و علی که روی هم رفته هفده سالی پر از کشمکش و آشوب بود با همه گرفتاریها که بود پیشرفت اسلام در ایران متوقف نشد. مخصوصاً تا سال سی و یک هجری که یزدگرد زنده بود باز گهگاه بین فریقین جنگهای خونین روی میداد. بعد از کشته شدن وی (یزدگرد) نیز شهرهای ایران هر وقت فرصتی برای شورش پیش می آمد مردم به مقاومت برخاستند. بهرحال پیشرفت اعراب در داخل بلاد ایران کند و آهسته بود و مکرر مقاومتهای محلی مانع این پیشرفت می شد. در واقع بعد از قتل عمر مردم کوره شاپور خواست و کازرون سر بر آوردند (پاورقی ۱۰) و همچنین بعد از کشته شدن عثمان و علی و احیاناً هر دفعه که والی کوفه و بصره عو میشد در نقاط مختلف ایران جنبشهای محلی روی می داد و لیکن با مرگ یزدگرد در حقیقت دیگر هیچ امید واقعی باقی نمانده بود و مقاومتهای محلی به حرکت "مذبح" میمانست. با اینهمه فتح سراسر ایران بر خلاف آنچه از روایت سیف بن عمر برمی آید در زمان خلافت عمر تمام نشد و تا اوایل عهد امویان دوام داشت. از جمله در اوایل خلافت عثمان که سعد بن ابی وقاص دیگر بار امارت کوفه داشت در همدان و ری مردم بر اعراب شوریدند. سعد همدان را به دست علاء بن وهب گشود و مردم را دیگر بار به پرداخت خراج و جزیه وادار کرد. اما آرامشی که در ری برقرار کرد بی دوام بود و اهل ری باز مکرر شوریدند و اعراب بارها به آنجا لشکر کشیدند. آخرین بار در زمان عثمان و در ولایت ابوموسی اشعری بود که ری بر دست قرظ بن کعب انصاری گشوده آمد و آرام یافت (پاورقی ۱۱) نیز در دورهیی که ولید بن عقبه بجای سعد وقاص امارت کوفه یافت اهل آذربایجان فرصت یافته سر به شورش برآوردند. ولید به آنجا لشکر کشید. تا موقان و طلیسان (طالشان) پیش رفت و دسته هایی از لشکر وی که در ارمنستان نیز تاخت و تاز کرده غنیمت و اسیران بسیار بدست آوردند (سال ۲۵ هجری). چنانکه وقتی امارت کوفه به سعید بن عاص رسید وی نیز در آذربایجان کروزری کرد. این سعیدبن عاص به طبرستان نیز که تا آنزمان ناگشوده مانده بود آهنگ کرد و از کوفه با لشکری فراوان بدانجا شتافت. گویند حسن و حسین فرزندان علی بن ابی طالب نیز در این غزا با وی همراه بودند.

سعید طبرستان و رویان و دماوند را گرفت و کوهنشینان مازندران نیز باوی از در مصالحه درآمدند. فرمانروای گرگان هم بر دویت یا سیصد هزار درهم صلح کرد که سالیانه به اعراب بدهد. در فارس نیز -- ظاهراً به پشت گرمی یزدگرد که در اوایل عهد عثمان در آن حدود بسر میبرد -- مردم با اعراب به مقاومت برخاستند. اهل ایذج و عشایر آن حدود در آنجا ابوموسی اشعری والی بصره را بسنوه آوردند. جانشین او عبدالله بن عامر با شورش اهل فارس روبرو شد که عبیدالله بن معمر سردار عرب را در نزدیک استخر کشته بودند (سال ۲۶ هجری). عبدالله بن عامر لشکر به فارس برد و استخر را پس از جنگی خونین گشود اما چون به دارابجردو شهرگور رفت شنید که باز اهل استخر شوریدهاند. شهرگور را که ظاهراً یزدگرد در آنجا بود بگذاشت و باز آهنگ استخر کرد. ایندفعه محاصره طولانی شد و مقاومت دلیرانمندی از جانب ایرانیها ظاهر شد. اما عبدالله حصار شهر را با سنگ و منجنیق کوفت و در استخر جوی خون راند (پاورقی ۱۲). بسیاری از اهل بیوات و اساوره در این ماجرا کشته شدند. در این زمان یزدگرد در شهر گور بود. چون اعراب برآنحدود مستولی شدند از آنجا راه کرمان و خراسان پیش گرفت (سال ۳۰ هجری).

عبدالله نیز مجاشع بن مسعود سلمی را با لشکری به دنبال وی فرستاد. لشکر مجاشع در نزدیک سیرجان از سرما هالک شدند اما خود او از هلاکت رست و لیکن یزدگرد را در نیافت و پادشاه برگشته اختر به خراسان -- به استقبال سرنوشت بی فرجام خویش -- شتافت. مجاشع که یک بار قوای خود از در کرمان از دست داده بود دیگر بار به جمع لشکر پرداخت و سیرجان و جیرفت را گرفت. در کرمان عده ای از پیش هجوم وی گریختند و از راه دریا ترک یاز و دیار کردند. ابن عامر در دنبال یزدگرد برای فرونشاندن شورش اهل سیستان آهنگ آن ولایت کرد. ربیع بن زیاد حارثی را در آنجا گذاشت و خود براه خراسان رفت. در خراسان طبسین و قهستان را به صلح گشود و جام و با خرزوجهین و بیهق را به جنگ گرفت. بعد از فتح خواف و اسفراین و ارغیان به نیشابور تاخت. چند ماه آنجا را محاصره کرد. عاقبت به رهنمونی و یاری یکی از احکام جزء محلی آنجا را گرفت. پس از آن نسا و ابیورد و سرخس بدست اعراب افتاد. مرزبان طوس و مرزبان هرات هم بصلح تسلیم شدند. مرزبان مرو نیز که پیشرفت اعراب را در خراسان قطعی دید از در صلح درآمد و جزیه و خراج پذیرفت. احنفبن قیس هم به طخارستان تاخت و مروالروء و جوزجانان و طالقان -- در پایان جنگی خونین -- تسلیم شدند و بدینگونه اندکی بعد از مرگ یزدگرد خراسان یکسره بدست اعراب افتاد (سال ۳۱ هجری). چندی بعد یک سردار ایرانی - نامش قارن - لشکری از طبسین و بادغیس و هرات و قهستان فراهم کرد و با چهل هزارتن به مقابله با اعراب شتافت. اما اعراب بروی شبیخون زدند و قارن کشته آمد. بسیاری از لشکریان وی کشته شدند و عدهای نیز به اسارت افتادند (سال ۳۲ هجری).

در سالهای آخر خلافت عثمان نیز که دستگاه خلافت دستخوش ضعف و تزلزل بود این گونه زдохوردهای محلی همچنان وجود داشت. چنانکه در دوره خلافت کوتاه پراشوب علی نیز چون بصره و کوفه در دست وی بود از این دو لشکرگاه کار "فتوح" همچنان دنبال می‌شد. چنانکه بعد از کشته شدن عثمان باز اهل استخر سر بر شورش برآوردند و عبدالله بن عباس به فرمان علی عصبان آنها را در سیل خون فروشت (پاورقی ۱۳). نیز بعد از جنگ جمل عده‌ای از صعالبک عرب همراه با بعضی ناراضیان به سیستان رفتند و در نیمروز و زرنج کروفری کردند. خود وی (علی) "معتزله" و کسانی را که نمی‌خواستند همراه وی به جنگ معاویه بروند. از جنگ کردن با مسلمانان شام اکراه داشتند تشویق میکرد که عطای خویش از وی بستانند و به غزای دیلم روند. در واقع از چندی پیش لشکر کوفه قزوین را پایگاه ساخته مکرر به بلاد دیلم تاخت و تاز میکردند (پاورقی ۱۴). یک بار به تشویق علی پنجه‌ارتن از اعراب آهنگ غزای دیلم کردند. نیز در عهد وی (علی) ماهوی سوری مرزبان مرو به کوفه آمد و خلیفه به دهقانان و اسواران و دهسالاران نامه نوشت و دستور داد تا جزیه خویش بدو بدهند (پاورقی ۱۵). اما چندی بعد خراسان بهم برآمد. اهل نیشابور پیمان شکستند و از پرداخت جزیه و خراج امتناع کردند. علی لشکری به خراسان فرستاد و نیشابور را گرفت چنانکه مرو را نیز به صلح بازگشود. با اینهمه در پایان روزگار وی خراسان همچنان آشفته بود و آشوبها و جنگهای عراق و شام آن ولایت را نیز آشفته می‌داشت. همچنین وجود اختلافات داخلی در بصره اهل فارس را و کرمان را نیز به هوای شورش انداخت. اهل هر ناحیه عامل‌خویش را براندند و خلیفه (علی) ناچار شد برای رفع این آشوب زیاده‌بین ابیه را به ولایت فارس و کرمان گسیل دارد (سال ۳۹ هجری). زیاد به کربزی و هشیاری آندو ولایت را امن کرد و به آشوب و شورش پایان داد. از نامه‌ها و فرمانهایی که علی به عمال خویش در آذربایجان و استخر و اردشیرخوره و مداین و دیگر بلاد نوشته است (پاورقی ۱۶) توجه او به کار ولایات مفتوح و به امر مال و خراج آنها بخوبی برمی‌آید. در همین حال پیداست که بلاد ایران تا مدتها بعد از روزگار خلافت عمر و عثمان و در واقع تا مدتی از اوایل عهد اموی بازگه‌گاه در مقابل اعراب مقاومت می‌کرده است و بسط فتوح اسلامی بهیچوجه بالافاصله بعد از فتح نهاوند و هم در دوره خلافت عمر پایان نیافته است.

آیا این قاتل خون آشام و پسران تازی اش ارزش و لیاقت این همه احترام و پرستش را دارند که مردم ایران بدون آگاهی برایشان اشک تاثر میریزند؟؟؟؟

همینطور که می‌بینید اسلام یگانه دین و محمد یگانه پیامبری است که بدون شمشیر برنده اش هیچگاه از طرف مردم مورد قبول قرار نمیگرفت. علی در نهج البلاغه میگوید "ما عقایدمان را بر شمشیرهایمان حمل میکنیم". (آزادی و عدالت جعفر سیدین برگ ۸)

پاورقی

فارسنامه

شامل تاریخ فارس و احوال بلاد آن است و قسمت عمده آن نیز مشتمل است بر طبقات سلاطین ایران پیش از اسلام مؤلف در فارس می‌زیسته و گویا مانند جدش در عهد سلاجقه در آن ولایت عنوان مستقوی داشته است. ابن بلخی فارسنامه را به اشارت غیاث الدین محمدبن ملکشاه (۵۱۱ - ۴۹۸) تالیف کرده و کتاب او از جهت احوال بلاد و طوایف فارس و اوضاع آنجا در عهد دیلم و سلاجقه متضمن اطلاعات و معلومات مفید است.

۱۰ - فارسنامه - ابن بلخی / ۱۱۶

۱۲ - فارسنامه - ابن بلخی / ۱۱۶ ; مقایسه شود با دو قرن سکوت / ۷۳

۱۳ - فارسنامه - ابن بلخی / ۱۱۷

بلادری

بلادری ابوالحسن یا ابوجعفر احمدبن یحیی که در حدود ۲۷۹ و به قولی ۳۰۲ وفات یافته است اولین مورخی است که اثر عمده او و یا خلاصه‌ای از اثر مهم او راجع فتوح مسلمین به ما رسیده است. وی اهل بغداد و یک چند ندیم متوکل عباسی بوده است و به زبان فارسی آشنایی داشته است.

۱۱ - بلادری ۲۰۶ / ۳۱۵

۱۴ - بلادری / فتوح ۳۱۸

۱۵ - بلادری ۵۷۵ مقایسه شود با ; قزوینی / بیست مقاله ۱۰۷

.....
يعقوبی
١٦ - تاريخ يعقوبی ج ٢ / ٨١ - ١٧٦؛ مقایسه شود با شرح ابن ابی الحديد مصر ١٣٢٩ ج ٤ / ٦٣ و ٧٦

.....
نصح البلاغه صفحه ٧٨١

از نامه‌های آن حضرت است به "زیاد ابن ابیه" هنگامی که در حکومت بصره قایم مقام و جانشین عبدالله بن عباس بود و عبدالله آن هنگام از جانب امیرالمومنین بر بصره و شهرهای اهواز و فارس و کرمان حکمفرما بود.....

منبع اینترنت:

تارنمای درفش کایانی

تارنمای تاریخ ٨٠٠٠ هزار ساله ایران